أعوذ باللَه من الشیطان الرجیم

بسم اللَه الرحمن الرحيم

 عرض شد تنها دليل مثبِتينِ كفايت محاذات، فقط صحيحۀ عبداللَه بن سنان است كه البته به دو طريق روايت شده است و مشخص است كه دو بار از امام نشنيده و يك بار شنيده . اين مطلب كفايت محاذات از مسجد شجره، طريق يكي است منتهي بعد دو شق مي‌شود و افراد متعدد اين را مي‌شنوند كه خب البته به يكي و دو تا ما كار نداريم در اعتماد بر احاديث و بر مدارك هميشه نظر رفقا بر اين قضيه باشد كه در جايي مسئلة كثرت روايات و كثرت احاديث و اسناد مفيد است كه بين روايتين تعارض و تضادي وجود داشته باشد در آن جا مسئلۀ كثرت روايات دلالت بر وجود مطلبي مي‌كند در مورد روايات قليله بالنسبه به آن روايات كثيره كه حالا مستفاضه باشد يا متواتره باشد يا حتي استفاضه هم نداشته باشد.

 به طور كلي وقتي فقيه نگاه مي‌كند و نظر مي‌اندازد بر روايات صادره از ائمه در حكمي، ‌به اين نكته مي‌رسد كه چرا در يك مورد خاص امام عليه السلام مطلب را در جلسات متعدده به يك سياق واحد فرموده يا اين كه از ائمۀ مختلفِى الزمان و مختلفِى الظروف يك روايت به يك سياق وارد شده است در حالتي كه نقطۀ مقابل ، يك امام يك مطلبي را فرموده يا اين كه همان ائمه به طور كمتر و به نحو كمتري آن روايت مخالف را بيان كردند اين ذهن انسان را متوجه اين قضيه مي‌كند كه اگر ما باشيم و همین روايت يك مطلبي و يك نكته‌اي بايد در اين مسئله وجود داشته باشد كه امام عليه السلام ـ كه خب فرق نمي‌كند چه اين امام چه آن امام ـ چه سؤالهايي كه مي‌شود از حضرت سوالها مشخص است پاسخ‌هاي آن هم بايد مشخص باشد اين كه ائمه به يك سياق يك مطلبي را مي‌فرمايند بعد يك مرتبه ما يك روايت مي‌بينيم كه در مورد مخالف آمده است و آن هم جنبۀ تضاد دارد نه اين كه صرف يك نوع تنافي بدوی اين جا است؛ كه ما صرف نظر از وثاقت روايت به اين مسئله مي‌رسيم كه بايد ديد اين روايت واحده به چه اساسي آمده است اين در آن جا مورد توجه قرار مي‌گيرد.

 پس بنابراين اين كه شما در تمام اين روايات مشاهده مي‌كنيد كه لسان، لسان عام است لایجوز لحاجٍّ و لا لِمُعتمِرٍ خب اين لسان لسان عام است اگر عام نباشد پس چيست؟ اين لسان لسان كلي است، لسان سعه‌اي است، كه از یَحرُم إلاّ مِن المَواقیتِ التی وقَّتَها رسولُ اللَه يا اين كه فرض كنيد لایَجوز يا لایَنبَغی و امثال ذلك در يك همچنين وضعيتي يك مرتبه شما فرض كنيد كه يك روايت عبداللَه بن سنان در اين جا مي‌آيد و روايت هم صحيح است در صحت ‌آن شكي نيست و در آن جا محاذات با ميقات را از مسجد شجره بيان مي‌كند من مي‌خواهم اين را عرض كنم حتي اگر ما خصوصياتي را كه در روايت عبداللَه بن سنان هست نداشتيم و فقط به نحو سعه‌اي داشتيم كه جايز است انسان از محاذات ميقات هم لمَن لَم یَمُرَّ من المَواقیت أن یُحرِم هذا باز در اين قضيه ما شبهه مي‌كرديم كه چه دليلي دارد كه اين همه روايات ما از ائمه نسبت به لایجوز الإحرام إلاّ من المَواقیت داريم فقط يك روايت است آن عبداللَه بن سنان كه در اين جا خلافش را بيان مي‌كند الا محاذات. در حالتي كه جاي اين مسئله هست امام عليه السلام همان طوري كه عرض كردم جايي كه براي اهل عراق كه هنوز عراقي در آن زمان نبود و افرادي در عراق متوطن نشده بودند حضرت وادي العقيق را تعيين مي‌كنند خب چطور يك محاذات با ميقات را نمي‌گويد وقتي كه اين همه روايات ما راجع به عدم جواز إحرام الاّ من المواقيت داريم فقط در آن جا مي‌گويند احرام مِن محاذات المیقات لمَن لم یَمُرَّ منها خب اين مسئله چيست؟ بالاخره براي انسان شبهه ايجاد مي‌كند و متفاهم مراد امام عليه السلام براي انسان در ظروف مختلف آن تعيين كننده است! كه چطور در يك جايي ما خودمان را بايد جاي امام بگذاريم به جاي آن اصحاب بگذاريم فرض كنيد كه شخص دارد مي‌آيد اين را بيان مي‌كند اين را دارد از حضرت سوال مي‌كند بعد مي‌رود به افراد ديگر مي‌گويد همه را می‌گویند چه از حضرت سوال كردي می‌گوید رفتم سوال كردم كه آيا از كجا بايد احرام بست حضرت فرمودند بايد از مواقيت احرام بست و با اين تعبير و با اين عبارت هم بيان مي‌كند خب بالاخره اين مطلب است، اين قابل تأمل است نمي‌شود از اين قضيه به اين راحتي گذشت.

 همان طوري كه عرض شد اين مسئله؛ حالا شما فكَيفَ به اين كه بياييد بگوييد كه اصلا اصل روايت ربطي ندارد به اين قضيۀ جواز احرام از مواقيت اولا فقط مربوط به مدينه است در ساير موارد اصلا يك همچنين عبارتي نيست و اين اشكال جدي ايجاد مي‌كند كه چطور امام فقط از ميان مواقيت خمسه يا ستّه ـ بنابراين كه دوَیرة أهلِها را ما جزء اين مواقيت خمسه بدانیم ـ امام فقط روي مدينه دست گذاشته و مسجد شجره و ذوالحليفه خب ما جحفه نداريم؟ يلملم نداريم عقيق نداريم ذات عرق نداريم اينها را نداريم؟ چرا امام يكدفعه مسجد شجره يادش آمده است؟ بعد گفته كه در اين جا شما مي‌توانيد لمَن یُریدُ الطریقَ إلی مکةَ يا فرض كنيد كه حضرت فرمودند كه الحاجُّ یَخرُجُ ستةَ أمیالٍ فیَکونُ حِذاءَ الشجرةِ مَن البَیداءِ خب اين پنج تا كجاست؟ چهار تاي ديگرکجاست؟ خب همين طوري كه نمي‌توانيم چشممان را ببنديم به اين راحتي كه نمي‌شود چرا امام نگفته است آقا بگوئید الغاء خصوصیت يعني چه؟ به هر جا كه مي‌رسيم الغاء خصوصيت، الغاء خصوصيت چيست؟ الغاء خصوصيت در آن جايي است كه ملاك واحد باشد نه اين كه خصوصيت مواقيت، مواقيت من الامور التوقیفیه از مسائلي است كه از آن چيزهايي است كه مترتب بر تعيين شارع است همين جور كه ما نمي‌توانيم فرض كنيد كه بگوييم الغاء خصوصيت همان طور كه شارع ذوالحليفه را ميقات قرار داده است و غير ذوالحليفه را قرار نداده است محاذات با اين هم به يد شارع است وما نمي‌توانيم از محاضات ذوالحليفه تعدي به غير ذوالحليفه كنيم چطور اين كه نمي‌توانيم از غيرذوالحليفه به ذوالحليفه كنيم نمي‌توانيم از جحفه به غير جحفه تعدي كنيم بگوییم كه الغاء خصوصيت است ديگر كوه كوه است بيابان بيابان است ديگر ريگ بيابان كه فرق نمي‌كند چه اين جا احرام ببند چه برو پنج فرسخ ديگر الغاء خصوصيت رنگش همه يكي است من قول مي‌دهم اين ريگهاي بيابان همه يك رنگ داشته باشد همه، آن شن يك جور باشد! اين كه دست ما نيست اين بايد مُنزَل مِن اللَه باشد تمام اين مواقيت روي حساب است روي كتاب است که اين جا قرار داده شده است نظرروي اين منطقه آمده است و بايد حاج در اين جا متحوّل شود همين طوري بگوييم كه اين جا نشد آن جا! نشد آن جا! اين كه نمي‌شود، يك حسابي بوده در اين جا در مسجد شجره كه رسول خدا آمده در اين جا و اين كار را انجام داده؛ علي كل حال اين يك مسئله.

 مسئلة ديگر در روايت عبداللَه بن سنان مَن أقامَ بالمدینةِ شَهرًا خب اين چيست همين طوري چشممان را ببنديم بگوییم که مَن أقامَ بالمدینةِ اين منزل بر مورد خاص است و خصوصيتي در اين جا نيست حالا چه شَهرًا باشد چه اُسبوعًا باشد چه يَومًا باشد روز روز است ديگرشب هم شب است اينها مسائلي است كه اين راوي از خودش نگفته: مَن أقامَ بالمدینةِ شَهرًا تا شما بخواهي إلغاء خصوصيت كني امام مي‌فرمايد روي تك تك كلمات امام بايد نگاه كرد واوي را كه امام مي‌گويد بايد روي آن نگاه كرد مگر مثل حرفهاي بنده و شما است فايي كه مي‌گويد واوي كه مي‌گويد.. كه فاء مي‌گويد يا واو مي‌گويد فرق مي‌كند كه بايد فكر كرد كه چرا فاء گفته؟ يا رُبَّ گفته؟ يا ثُمّ گفته؟ چرا یَنبَغی مي‌گويد؟ چرا لایَجوز؟ تمام اين مسائل بايستي كه رفت نگاه كرد و فكر كرد.

 و عرض شد كه من أقام بالمدينه شهرا اين دلالت مي‌كند بر اين كه شخص ديگر جزو اهالي شده است نه اين كه یمرّ بالمدینه و یأخذ طریقًا آخَرَ غیرَ هذا الطریقِ نخير آن بايد بيايد مدینه كسي كه در ذوالحليفه مانده و شهري است بايد اين كار را انجام بدهد.

 پس بنابراين به طور كلي چه از نظر كميت كه خب اصلا روايت عبداللَه بن سنان قابل مقايسه از نقطة‌نظر كميت و رجحان سندي و وثاقت در اسناد به نسبت به رواياتي كه دلالت مي‌كند بر عدم جواز احرام الا من المواقيت يكي به لحاظ كميت كه اصلا قابل مقايسه نيست دوم به لحاظ كيفيت و دلالت كه روايت عبداللَه بن سنان اصلا ربطي به موضوع ما ندارد اين مربوط به مدينه است و مربوط به أقامَ شَهرًا و بعد مي‌خواهد برود فرض كنيد كه جاي ديگر و أنّی لَنا بإثبات ذلک فی غیر ذی الحُلَیفة وَ فی سایر المَواقیتِ و تَسري هذه الدلالة پس بنابراين روايت عبداللَه بن سنان به كلي از درجة اعتبار نسبت به كفايت محاذات و ساير مواقيت ساقط شد اين رفت كنار حالا كه رفت كنار غير از اين مسئله يعني غير از اين روايت عبداللَه بن سنان كه مثبِتين به محاذات ميقات اينها اين مسئله را اثبات مي‌كنند غير از اين چه در دست اينها است فرض كنيد كه اصل عدم وجوب احرام از مواقيت است خب عزيز من! اصل در جايي است كه من هم مي‌گويم اصل عدم وجوب حج است خيال همه را از اول راحت مي‌كنم اين چه اصلي است كه درمي‌آوريد اصل عدم فرض كنيد كه الزام از مواقيت وقتي كه مدرك نباشد وقتي كه مرجع نباشد و دليل نباشد شما با وجود دليل اصل مي‌آوريد؟ اين چيست داريد مي‌گوييد؟ اگر منظور شما روايات عبداللَه بن سنان است پس اصل ديگر چيست خب بگوييد كه در اين جا در قبال آن روايت عبداللَه بن سنان را داريم از اين طرف الغاء خصوصيت مي‌كنيم از آن طرف ذوالحليفه را به بقيه مي‌چسبانيم از آن طرف نمي‌دانم أقام بالمدینة شهراً را حذف مي‌كنيم هر بلايي كه هست سر اين درمي‌آوريم تا اين كه اين كفايت از محاذات ميقات را نسبت به ساير مواقیت تسري مي‌دهيم خب خيلي خب ديگر اصل ديگر چيست اصل در آن جايي است كه دليل نباشد الأصلُ دلیلٌ حیثُ لا دلیلَ آن جا مسئله است وقتي كه شما روايت عبداللَه بن سنان داريد پس ديگر اصلا نوبت به اصل نمي‌رسد كه بخواهيد تمسك به اصل بكنيد در حالتي كه تمام افرادي كه اثبات جواز كردند از جمله خود مرحوم آقا تمسك به اصل كردند خب اين اصل در اين جا چه معني دارد كه ما اصلا نفهميديم كه اين چطور مي‌شود با وجود دليل، اگر شما دليل نداشتيد ديگر سراغ اصل هم نمي‌رفتيد چون روايات معارض است اصل در جايي است كه اصول عمليه كه ادلۀ مثبتۀ استنباطيه و اجتهاديه شما نداشته باشيد وقتي كه در اين جا رواياتي بر وجوب احرام از مواقيت داريم ديگر در اين جا نوبت به اصل نمي‌رسد حتي اگر ما در رواياتمان احتمال ضعيف عدم دلالت هم داده شود فكيف به اين كه ما در اين جا اين همه روايات شديد و حادّ در الزام نسبت به احرام از مواقيت داريم اگر اين طور است پس بنابراين در اين جا اين اصل عدم الزام از مواقيت در اين جا اين به طور كلي از درجۀ اعتبار اين ساقط است حالا البته در اين جا در مقابل اين اصلهاي ديگري هم است فرض كنيد كه اصل عدم الزام مواقيت است إلی أدنَی الحِلّ اگر اصل است خب ما اين اصل را هم جعل مي‌كنيم جعل جعل است اگر ديگر قرار بر اين است مگر ما دستمان اين طوري است اگر قرار بر اين است كه آدم وضع كند جعلِ اصل بخواهد بكند خب بنابراين مي‌گوييم اصل عدم الزام مواقيت است إلی أدنَی الحِلّ تا أدنَي الحِلّ ديگر مسلم است كه فرض كنيد كه ورود به حرم بدون احرام جايز نيست خب اين مسئله مسئله‌اي است كه حالا ما كاري به اجماع و اتفاق و اينها نداريم اين از بديهيات است و اين شبهه‌اي در آن نيست پس بنابراين هر كسي مي‌تواند يا علي مدد بيايد جلو احرام را هم ببندد به ادني الحل و اينها و به تنعيم كه مي‌رسد احرام ببندد خب اصل داريم ديگر، وقتي قرار بر اين است كه شما اين قدر اصلتان طويل و عريض باشد كه همه چيز را بگيرد پس بنابراين اين رواياتي كه دليل بر مواقيت است همه را مي‌گذاريم براي افرادي كه اينها مي‌خواهند ثواب بيشتري ببرند استحبابي دارد و تأكيد بر مواردي است لذا اين مسئله اصلا به طور كلي از درجۀ اعتبار ساقط است.

 من ديگر وارد در اين بحثهاي خصوصیات مواقیت نمي‌شوم ديگر خود رفقا بروند مراجعه كنند راجع به خصوصيات مواقيت ديگر اگر بنده بخواهم وارد شوم خيلي زياد است فرض كنيد كه مطالبي كه فقها در اين جا مطرح كرده‌اند آيا خود ذوالحليفه خود آن مسجد به شخصه آن محل احرام است يا حوالي آن مسجد و اطراف و جوانب مسجد هم مي‌شود يا رواياتي كه در مورد فرض كنيد كه حائض و نفساء و ذات عذر اين ‌آمده است كه مرور مي‌كند يا مي‌تواند خارج از اينها باشد اينها چيزهايي است كه در يك بحث اجتهادي نبايد وقت درس و بحث به اين مسائل گرفته شود اينها چيزهايي است كه در تقريرات و در به اصطلاح مفصلات بحث آن شده است و ما ديگر مطلب را مي‌بريم براي بعد از احرام يعني به مسئلۀ كيفيت احرام و كيفيت لبيك در اين جا مطالبي هست كه وادي ذات عرق، وادي عقيق است از كجا است؟ از اول آن است از وسط آن است نمي‌دانم بهتر است كه انسان يك مقداري بيايد جلو، اينها همه چيزهايي است كه جنبۀ اجتهادي ندارد خلاصه چيزي نيست.

 من به طور كلي در بحثهایم دنبال اين نيستم كه به تمام جوانب و فروعات حتي فروعاتي كه خيلي مورد نظر نيست به آنها بپردازيم آن نكاتي را كه احساس مي‌كنم روي آن نكات جولان مفيد است و آن مطالب هم يكي اين كه مبهم است مثلا فرض كنيد كه در اين جا از یک طرف صاحب جواهر ادعا مي‌كند كه بداهت احرام از مواقيت و اينها از آن طرف آخرش مي‌گويد كه اين از مشكل‌ترين است نفهميديم اين اول صحبت ايشان چيست از آن طرف... مثل قضيه در بحث طهارت انسان. خب ما در آن جا گفتيم مرحوم صاحب جواهر مي‌گويد كه اين قدر بديهي است كه حتي يهود و نصاري و صبيان هم اين مطلب را مي‌دانند كه يهود و نصاري نجس هستند ولكن بعد كه ما در آن بحثها گفتيم كه اين چه فرع فقهي است كه از آن طرف ادعا بداهت و ضرورت من الدين به اين كيفيت اثبات مي‌شود از آن طرف مرحوم آقا رضا همداني مي‌گويد كه اين اصعب مسائل فقهيه است اين دو تا را ما نتوانستيم خلاصه هضم كنيم خب آقا رضا همداني آدم كمي‌نبوده است كه فرض كنيد كه خود صاحب جواهر هم يكي دو سه صفحه بعد مي‌گويد خودش هم در آن مي‌ماند و مي‌گويد كه بله اين احتياج به تأمل و دقت و فلان دارد خب از اول نگو از اول يا وارد در بحث بشو و ببين كه آخرش به كجا مي‌رسد ما همين بحثي كه شروع كرديم من از اول در وجوب احرام از مواقيت گفتم كه ببينيم چه مي‌شود در حالی که نظر ما از اول بر اين بوده كه ببينم چه مي‌شود لعل اين كه نظر ما از همان ابتداي كلام برگردد وقتي كه نگاه مي‌كنيم ادله را نگاه مي‌كنيم آراء را نگاه مي‌كنيم قرائن، شواهد و خصوصيات عرض كردم حضورتان وقتي كه نگاه مي‌كنيم... از اول كه انسان نمي‌‌آيد مسئله‌ای را بگوید آخرش هم در آن بماند اين قسم رسيدگي به اين مطالب احتياج به تأمل دارد و دقت دارد و همين طور سرسري نمي‌شود مطالب را گرفت فقه مهم است كلام امام مهم است رسيدگي به كلام امام مهم است ما دغدغۀ ‌خاطري كه داريم براي اين است كه به مراد امام برسيم و الاّ به ما چه آيا از مواقيت باشد يا از محاذات باشد ما را چه سَنَه حالا اين چه تفاوتي به حال ما دارد منظور ما اين است و اللَه العالم در عين اعتراف به قصور و تقصير وجهل با تمام اين اعتراف اين بضاعت اين است و ما را به اين مسير و مقصد سوق مي‌دهد چه كنيم؟ چكار مي‌توانيم بكنيم كه نمي‌توانيم مطالب را همين طوري شل فرض كنيد بگوييم و برويم؟ چه بايد كرد؟ اگر امام در اين جا بود حاضر بود غايب نبود يك كلام از او مي‌پرسيديم محاذات يا ميقات مي‌گفت محاذات خداحافظ شما ديگر اين قدر بحث و فلان و اين حرفها نبود دهانمان را مي‌بستيم ديگر راحت و نه دردسري خب نيست وقتي امام در دست نيست و منابع ما همين است و محدود است خب در اين جا ما نمي‌توانيم نسبت به مطالب كوتاه بياييم.

 در مسائل همين طور در مورد حج هم نظر رفقا باشد وقتي كه بنده بحث مي‌كنم آن چيزهايي كه بر خلاف ساير تقريرات اينها به جزئياتي مي‌پردازند كه اين جزئيات اصلا بحث ندارد به طوري كلي يكي از اشكالاتي كه در بحثهاي خارج ما است در بحثهاي خارج تبيين فروع است در حالتي كه در بحث خارج اصلا نبايد تبيين فروع باشد بايد روي محورهاي اساسي آن بحث فقط بايد نظر شود ما تبيين فروع اين مال افرادي است كه خودشان بروند و نگاه كنند خب معلوم است كسي كه مرضي دارد می‌رود در جحفه محرم می‌شود يا خوف دارد فلان است اين ديگر بحث كردن ندارد فرض كنيد كه كسي كه حالا علتي دارد یَخافُ فَوتَ الحَجّ یا مَن به شِدةٍ أو مَرَض أو تَقیّة أو کذا خب حضرت مي‌فرمايد كه برود از جحفه يا فرض كنيد كه نگاه كند برود از أدني الحلّ و امثال ذلك مي‌تواند اينها بله انسان اگر ببيند كه يك مسئله‌اي نياز به بحث و نياز به رعايت مطالب و حواشي دارد، بيخود نبايد وقت كلاس را و درس را به مسائل جزئي و این چيزها گذراند و مطالبي كه خلاصه اوائل الناس هم می‌توانند به آن مطالب برسند از اين نقطۀ نظر در همين راستا مطالبي هست هم نسبت به ميقات و سعۀ ميقات فرض كنيد كه اختلافي كه البته اختلاف خيلي نيست خصوصيت مواقيت و اينها راجع به اين مسئله مطالب زياد است و در تقارير نسبت به اين مسائلي نقل شده است و نيازي به بحث در اين مورد را ندارد.

فقط يك مطلب است و آن مسئلۀ نذر است كسي كه نذر كند از مكان خاصي چه از منزل يا غير منزل در اين جا خب مي‌تواند احرام را ببندد و ولي بعضي از فقها گفتند كه اين نذر خلاف ما أنزلَ اللَه است و کلُّ نذرٍ یُخالفُ ما أنزلَ اللَه و رضَی اللَه لا یوجَب! اين غلط است زيرا نذر در خلاف ما انزل اللَه نيست در جايي كه نصّ بر اين مسئله هست در آن جا اين ديگر خلاف ما انزل اللَه نيست كه بخواهند بعضي ها... خب بعضي آمدند گفتند كه اين رواياتي كه دلالت مي‌كند كه نذر موجب جواز احرام بلكه وجوب احرام مي‌شود در مورد منظور از خانه دويرة أهلها البته خارج از ميقات نه داخل در ميقات در اين جا اين نذر، نذر مُلزِمه است و اين برخلاف ما أنزل اللَه است خب اين حرف خيلي حرف سخيفي است، زيرا در جايي اين مسئله است كه آن مخالف ما انزل اللَه باشد ولي وقتي كه روايت در اين جا نسبت به اين آمده است چطور اين كه در مورد نذر صوم در سفر هم پس شما در آن جا هم بايد بگوييد خلاف ما انزل اللَه است. چطور؟ صوم در سفر حرام است و باطل؛ ولي مورد خاصي كه خود نذر و در نذر رجحان منذور باشد ولي در تنها موردي كه خود نذر في حد نفسه موجب رجحان منذور است همين صوم در سفر است فكيف به كه ما در اين جا روايت داريم وقتي كه روايت داريم اين مورد استثناء مي‌شود و احرام منذور از آن خانه و مکان حاج كه هر مكاني دارد در آن جا اين انجام مي‌شود خب اين بحث ديگر تمام شد انشاءاللَه فردا ديگر وارد و همين طور ما در مورد ساير موارد هم به اين موارد مي‌رسيم، يعني در مواردي كه فقط نظر روي آن خصوصياتي است كه در آن خصوصياتی که بين فقها در قضيه اختلاف است دوم در روايات نسبت به اين مسئله موارد عرض مي‌شود كه ممكن است كه تضاد يا اختلاف و اينها ديده شود ما فقط روي اينها تكيه مي‌كنيم و نسبت به ساير مواردي كه فقط جنبۀ تفسير احكام جزئيه دارد ما به آنها وارد نمي‌شويم خود رفقا نسبت به آن مطالب مطالعات و تقريرات و تفحص خودشان داشته باشند انشاءاللَه بحث فردا بحث خود شرائط احرام است. از ميقات فارغ شديم راجع به شرايط احرام اين كه در احرام ‌آيا طهارت لازم است يا لازم نيست و طبعا افراد در اين مسئله چه بايد انجام بدهند انشاءاللَه راجع به اين صحبت خواهيم كرد.

تلميذ: اگر قرار باشد شخصی از محاذات احرام ببندد حج او باطل می‌شود و اشکال پیدا می‌کند مثل مرحوم آقا می‌فرماید اگر امام باشد مي‌شود از او پرسيد مرحوم آقا در چه زمانی این نظر را داشته آیا در أوایل که اشراف به باطن داشتند اگر اشراف داشتند ایشان می‌فرمایند اشکال ندارد.

استاد: البته اين مسئله را هم من مي‌خواستم مطرح كنم. نخير اين مطلبي را كه ايشان مي‌فرمودند در اواخر عمر ايشان بوده است وحتي در اين زمينه هم مقاله را دو يا سه سال به فوت ايشان مانده بود نوشتند و اين مطلبي كه خب در اين جا هست اين قضيه اين است كه ما بايد مطالبي را كه عرض مي‌كنيم خدمت دوستان اين مطالب بايد جايگاه آن مشخص باشد در اين جا مسائل به صورت فني و تخصصي صحبت مي‌شود. يك وقتي من خدمت ايشان بودم گفتم كه آقا نظر شما نسبت به وجوب صلاة جمعه آيا مثل زمان سابق است البته مسلم است كه در زمان حكومت اسلام چون ايشان در غير از حكومت اسلام نماز جمعه را واجب نمي‌دانستند رساله را اگر شما مطالعه كنيد رسالة صلاة جمعه اين اختلاف را شما در آن جا مي‌بينيد كه در ابتداي رساله ايشان حکم به حرمت صلاة جمعه كردند ولي در آخر رساله حكم به استحباب کرده اند، ديده‌ايد ديگر، مطالعه كرديد؟

تلميذ: بله.

استاد: آن جا در آخر حكم به استحباب كردند البته خود بنده هم در همين قضيه با ايشان يك بحثي داشتم و همان موقع در زمان سا بق حتي زماني كه ما در مشهد بوديم بنده نظرم بر وجوب عيني و تعيينی صلاة جمعه است فی کلّ زمنٍ و فی کلّ عَصرٍ و فی کلّ قریة و منطقة و بلد منتهي إذا اجتمع الشرائط كه همان پنج نفر و هفت نفر حدّ متیقن آن و وجود واحدٍ منهم كه یستطیع أن یُقدِّمَ الخطبةَ آن اگر باشد نمازجمعه واجب است و البته اگر در شهر نماز جمعه منعقد مي‌شود واجب است كه انسان به آن جا مراجعه كند و اگر نه در قريه‌اي است خود افراد بايد در آن قريه اقدام كنند چون مسئله كاري به حكومت ندارد مثلا در مورد نماز ظهر شما اجازه مي‌گيريد از دولت كه نماز ظهر بخوانيد ولي در مورد نماز جمعه هم همين است نمازجمعه همان نماز ظهر است منتهي نماز ظهر چهار ركعت است اين دو ركعت است آن نماز ظهر فرض كنيد كه شرايط خودش را دارد اين هم شرايطی دارد فرض کنید که سوره بايد اين طور باشد البته استحباب اين دارد بعد در آن راجع به تقوي و همين طور مسائل اجتماعي بايد گفته شود خب در دِه هم همين طور است خب آقا جان بلند شويد زراعت کنید چه كنيد اين مطالبي كه در خود اين قريه اتفاق مي‌افتد يعني ما يحتاج اين اهالي است بايد در نمازجمعه گفته شود اصلا شارع آمده است اين نمازجمعه را يك مكان اعلان عمومي ‌براي رفع نيازهاي جامعه قرار داده است كه در هر هفته بيايند مردم بيايند آن شرايط خاصشان، بلدشان، نيازشان، اگر نياز به مثلا زراعت دارند آبادانی و عمران دارند جاده بكشند بيمارستان درست كنند فرض كنيد كه كفالت ايتام را بكنند اگرچه اين در همان نمازجمعه بايد مطرح شود نه اين كه نماز جمعه يك چيزهايي دارد روي هوا و مثلا و هيچي پنجاه سال پيش يكي مرده و بگوييم بله امروز هم در پنجاه سال پيش يكي به رحمت خدا رفته! رفت كه رفت پنجاه سال است الان چكار كنم يا پانصد سال پيش يا سي سال پيش اينها چيزهايي نيست كه همين طوري وقت مردم را بگيرند بابا آفتاب در كلۀ اينها دارد مي‌خورد سرما دارد اينها را اذيت مي‌كند بايد وقت تلف نشود بايد حرف حساب زده شود حرف مفت نبايد بردارند كه خطيب در نمازجمعه يك چيزهاي كليشه‌اي و زيراكسي را فرض كنيد كه بگويد بايد برود روايت بخواند از امام مطالب اخلاقي مطالب اجتماعي بيايد تزريق كند به مردم، مردم احساس كنند وقتي كه بلند شدند يك چيزي گيرشان آمده يك استفاده كردند هم حال روحاني آنها و هم مسائل اجتماعي آنها، مسائل سياسي، خطيب جمعه بايستي كه مستقل باشد فكرش بايد مستقل باشد نه اين كه هر چه بگويند چَشم چَشم آن هم بردارد بگويد اين به جايي نمي‌رسد به جايي نمي‌رسد قضيه نتيجه اين مي‌شود كه مسئلۀ تكراري است کارتی كه در اداره مي‌زنند رفتي نرفتي فلان... آن نه! من به اعتقادم اين است؛ يعني نظر فقهي بنده اين است كه نماز جمعه واجب است منتهي خب علي كل حال يكي به ما گفت چرا نمي‌خواني گفتم دليلش معلوم است، در هر زماني و در هر مكاني و در هر شرايطي و در چيزي، اين نماز جمعه مثل نماز ظهر است شما چطور نماز ظهر مي‌خواني اين هم بايد بخواني خب مرحوم آقا اول رساله اين را منوط به حكومت اسلام كردند در آخر رساله اصلا برگشتند و قائل به استحباب شدند و من در همان تعليقاتي كه به اين مسئله دارم در آن جا عرض كردم كه من با همين دليل با همين ادله اثبات وجوب عيني در همۀ ازمنه مي‌شود يعني من دليل ديگري كه نياوردم يعني اگر ما باشيم و اين دليل خب وجوب عيني و وجوب تعييني است نسبت به افراد اين مسئله هست.

 در اين جا همان طوري كه خدمت رفقا عرض كردم مسئله يك بحث تخصصي است و ما خارج از اين چيز نداريم من يك وقتي به مرحوم آقا (این را مي‌خواستم بگويم) عرض كردم كه آقا الان هم نظر شما در شرايط فعلي باز بر وجوب نمازجمعه است ايشان فرمودند شما كاري به اين حرفها نداشته باش شما نماز جمعه را برو كاري نداشته باش يعني چه؟ خب من كه يك آدم عادي نيستم يعني چه يعني بله نظر من تغيير كرده است منتهي تو الان بايد به اين عمل كني خيلي خب تكليفمان را فهميديم و مي‌فهميم كه چه بايد بكنيم و انجام مي‌دهيم البته اين خيلي هنوز چند سال مانده بود به فوت ايشان در اواخر كه ديگر مسئله فرق كرده بود و اين مسئله بالاخره مشخص بود صحبتهايي كه زده مي‌شود حرفهايي كه گفته مي‌شود مطالب مشخص است و لذا در جايي كه فرض كنيد كه انسان احساس كند يعني در همين جا اگر ايشان به ما اين طور مي‌فرمودند كه آقاجان الان نظر شما هر چه مي‌خواهد باشد ولكن محاذات با ميقات را شما مي‌تواني انجام بدهي خب تمام شد اين مسئله را مي‌بستيم و پرونده را مختومه مي‌كرديم و تمام شد ولي مطلب اين طور نيست ايشان به من فرمودند شما برو اين مقاله را بخوان و نظرت را بيا بده جا جاي بحث تخصصي است ما نيامديم در اين جا كه صرفا يك مطلب را بگوييم و نقد كنيم اين جا جايش نيست اگر در فيضيه و جايي كه بحث رسمي‌و تخصصي است بايد همين روش و همين مرام بايد طي شود حالا در واقع حكم ماأنزل اللَه چيست؟ آن يك مطلب ديگر است شايد بنابر اين باشد كه فلان مسئله اخفا شود در زمان امام عليه السلام شايد امام عليه السلام بيايد و بگويد كه محاذات جايز است ما چه مي‌دانيم؟ خب چَشم بيايد بگويد كه محاذات جايز است ولي تا وقتي كه حضرت تشريف نياورده و باب مراوده از طرف ما بسته است و عقل ناقص ما و علم قاصر ما نسبت به اين مسئله اين اقتضا را مي‌كند اين مسئله به اين فهم و روش و به اين كيفيت خواهد بود اگر مطلب برگشت حالا به هر نحوي كار نداريم حالا به مستندي برخورد كرديم ظاهرا يا باطنا اگر به آن بود خب مي‌آييم مي‌گوييم كه آقا اين مسئله است و مبناي فني و فقهي به اين مسئله مي‌رسد ولكن مطلب به اين نحوه است! البته اين را هم خدمت شما عرض كنم كه فقيه آن كسي است كه بر همۀ مباني اطلاع داشته باشد در خيلي از اوقات انسان يك مطلب را مي‌داند ولي نمي‌تواند بگويد نمي‌تواند اعلان كند فقيه بايد بداند كه در كجا چه بگويد و چه حرفي را بزند كه موجب سوء استفاده افراد نشود خب حالا دليلي ندارد كه يك نفر مي‌خواهد آن كار را انجام بدهد ندهد خب مي‌رود آن كار را انجام مي‌دهد ولي اگر بخواهد اين مطلب را اعلان كند هزاران مفسده پشت اين قضيه است كه آن ديگر در آن جا اعلان مي‌شود. گفت كه جايز نيست! و خيلي از اين مطالبي كه ما مي‌بينيم و مي‌شنويم كه گفته شده و در حالتي كه شخص حالا رأيش اين بوده خب دليلي نيست بر اين كه حالا شما رأيت را بگويي وقتي كه ممكن است بر اين قضيه سوء استفاده‌هايی مترتب شود انسان نبايد بگويد ما کلُّ ما یُعلم یُقال![[1]](#footnote-1) درخيلي از موارد پاسخ ندادن پاسخ است و در خیلی از موارد سكوت پاسخ است چون شخص مي‌خواهد فرض كنيد كه سوء استفاده در اين جا بكند. فقيه بايد زرنگ باشد، رند باشد، بايد تيز باشد، بايد بفهمد كه سؤال كننده چه غرضي دارد و چه مقاصدي را پشت اين سوال در نظر دارد خوب اين را بايستي كه بفهمد خلاصه مثل سياستمداري كه مي‌گويند ده تا بشنو يكي بگو بايد متوجه باشد كه... .

حالا ما ده تا مي‌گوييم يكي مي‌شنويم يا اصلا نمي‌نشنويم راحت هستيم فقط بلد هستيم نوار را بگذاريم برود تا آخر حالا بعد هر چه شد شد هر چه از دهانمان درآمد هر قضيه و هر چيزي و اصلا به فكر...

 يك قضيه اتفاق افتاده من مي‌گويم بابا بر فرض اين قضيه بوده آخر مگر هر چيزي را بايد گفت بر فرض محال! بر فرض محال! خب حالا مي‌گويم بر فرض يك مسئله ـ من درآن جلسه تهران گفتم ـ یک قضيه كه مربوط به معصوم است ما آمديم به خودمان بستيم خب خيلي خوب حالا بوده مگر اين گفتن دارد خب مسخره‌ات مي‌كنند ديگر آقا همه دنيا بيايند آدم را مسخره كنند و دين را به بازي بگيرند كه چي يعني كه چي خيلي خب حالا فلان كس همچنين كاري كرده خب كرده كه كرده بنده چكار كنم؟ بنده الان دارم چه كسي را مي‌بينم الان دارم موقعيت فعلي او را مي‌بينيم اصلا گيرم من وقتي كه به دنيا آمدم مسيح به دنيا آمدم خيلي خب الان كي هستم اين هستم و اين فكر و اين نماز خواندنم و اين روزه گرفتن من و اين صحبت كردن من و اين علم من, الان اين هستم و اگر همان مسيح تا بحال باقي مانده بودم خب ولي الان من اين هستم من اين شخصيت هستم من اين خصوصيت هستم آخر يعني چه؟ من نمي‌فهمم كه با اين حرفها چه چیزی را مي‌خواهند اثبات كنند يعني ما واقعا براي تثبيت خودمان به اين مسائل نياز داريم؟ يعني كار به اين جا رسيده؟ به جان شما آقا دارند مسخره مي‌كنند خارجي‌ها دارند مسخره مي‌كنند مي‌گويند كار به جايي رسيده كه براي اثبات موقعيت دست به اين مسائل دارند مي‌زنند من از شما سوال مي‌كنم شما اهانت به دين و مقدسات دين بالاتر از اين چيزي سراغ داريد؟ اگر يكي قرار باشد بخواهد ترويج خرافات بكند به نحوي كه موجب وهن دين، وهن مقدسات، وهن مطالبي كه مربوط به ائمه ما است و ما آن حريم را بايد حفظ كنيم آن جايگاه را بايد نگه داريم شما بالاتر از اين چيزي داريد که بياييد بگوييد؟ آخر اين هم شد مبلغ دين؟ اين هم شد داعي دين كه بيايند بگويند ائمه اينها هم خب... گفتند ديگر بيا اين هم هماني كه در روايات می‌گویند آن يكي در آمد شهادتين گفت آن يكي سر به سجده امام زمانشان درآمد و نُريدُ أن نَمُنَّ علَي... را گفت همين است ديگر بعد هم ساكت مي‌نشنينيم و نگاه مي‌كنيم انگار نه انگار، اين كارها چيست؟ چرا آخر جلوي اين حرفها گرفته نمي‌شود من نمي‌دانم فقط بايد جلوي حرف حق گرفته شود جلوي حرف حساب گرفته شود اينها چوب دارد، چوب دارد، دست درازي به حريم امام چوب دارد.

 يك قضيه ديشب نمي‌دانم براي چه كسي گفتم در زندگاني سردار كابلي كتاب خوبي است اگر پيدا كرديد بخوانيد كتاب خوبي است مال كيوان صنيعي است. يك كتابي اخيرا درآمده نسب ما را كه از طرف مادر به شيخ مفيد مي‌رساند که نسب ما شيخ مفيد است حالا شيخ مفيد را خدا رحمت كند مرد بزرگي بود ولي خب نسب به آن مي‌رساند.

 يك وقتي بود در همان سالهايي كه مرحوم آقا حيات داشتند يك زمستاني ايشان آمدند تهران كه من هم اتفاقاً آمده بودم تهران و با هم در همان منزل احمديه بوديم، شب زمستان سردي بود يكدفعه ايشان ساعت سه بعد از نيمه شب بلند شدند و ما هم در اتاق خوابيده بوديم و چراغ را روشن كردند و قشنگ و خوب، بعد يكدفعه گفتند بيداري آقا سید محسن؟ [عرض کردم:] بله بيدارشدم گفتند خب برو آب بزن به صورتت ديدم نخير كارمان درآمده است حالا بلند شوم بروم اتاق دیگر آمديم اين كتاب را دیدم یک کتاب دست ایشان است بعد معلوم شد يك مدتي اين چراغ روشن بوده من خواب بودم. [فرمودند] تا من نماز مي‌خوانم اين را بردار بخوان و ايشان شروع كردند به نماز و لابد ديدند كه ما از نماز به جايي نمي‌رسيم اين زندگانی سردار كابلي بود پيش ايشان و داشتند مي‌خواندند حكايت اين بود كه كيوان صنيعي كه همين نويسنده كتاب است و شاگرد سردار كابلي بوده و سردار كابلي آدم بسيار معروفي بوده و عالم بسيار بزرگي در كرمانشاه بوده و فنون مختلفي هم داشته مرد پُري بوده است و آدم خوبي بوده است. و مي‌گفت يك روزي سردار كابلي به من گفت: كه در آن زماني كه من تازه آمده بودم به كرمانشاه در زمان شيخ اسداللَه بهبهاني كه همان جدّ مادري ما مي‌شد نوۀ وحيد بهبهاني شيخ اسداللَه كرمانشاهي پسر آخوند حاج ملامحمد علي بهبهاني پسر وحید بهبهانی كه از همين صوفيان و عرفا و اينها چند نفر را كشت و از اين حرفها، اتفاقا جالب بود ما پارسال به اتفاق برخي از رفقا و اينها رفتيم براي كرمانشاه آن جا ما را بردند يك اتاقي خيلي عكسها بود، عكسهاي علما و غير علما خيلي عكس بود آن جا صحبت اين شد كه ما يك جدي داشتيم كه اين صوفي كش بود هر چه از صوفي های بيچاره، اولياء‌ خدا اينها را مي‌گرفت و راحت مي‌كشت مثل آب خوردن اينها را سر به نيست مي‌كرد يكي آن جا بود از این تعبير ما يك قدري مثل اين كه ملول شد حالا توقع داشت كه ما تعبير ديگري بياوريم! نخير كار خيلي بيجايي كرد و خدا پدرش را هم در مي‌آورد و اين حرفها نيست كه هر كسي را ببيني و بگيري بكشي! گفت جد شما است گفتم هر كه مي‌خواهد باشد حالا جدّ‌ من اگر شمر درآمد بايد بگويم رحمت اللَه عليه؟ هر كسي هست به من چه مربوط است؟ كارش خلاف بوده است. بعدگفتيم اين كجاست؟ اين نگفت ولی همين طور من داشتم نگاه مي‌كردم من گفتم بیائید نگاه کنیم ببینیم پیدا می‌کنیم يكدفعه چشمم به يك شيخي افتاد گفتم به قيافۀ اين آدم كشي مي‌‌آيد نگاه كرديم ديديم محمدعلي است گفتم از ميان اين عكسها اين به قيافه‌اش مي‌آيد كه بله، خلاصه اهل اولياء خدا را كشتن اين چيز مي‌خواهد بله هر كسي نمي‌تواند.

خيلي استقامت نفسي مي‌خواهد كه بتواند گفتم به قيافۀ ‌اين مي‌‌آيد زيرش را نگاه كرديم ديديم بله مثل اين كه حدس من درست بود اين از الهامات است از كرامات خودم مي‌خواهم خدمت شما عرض كنم زيرش نوشته حاج محمدعلي بهبهاني و دیگر فهميديم كه آقا كي هستند، اين پسر ايشان شيخ ميرزا اسداللَه كرمانشاهي ايشان هم عالم كرمانشاه بود و نوۀ وحيد بهبهاني ايشان مي‌گفت كه در همان زماني كه ما ‌آمده بوديم يك نفر نسّابه معروف ميرزا اسداللَه اعرجي كاظميني اين از كاظمين آمده بود كرمانشاه و مي‌گفت كه با ما سوابقي داشت منزل ما وارد شد چندي آن جا بود بعد ديگر ما كتابخانه را در اختيار او قرار داده بوديم مي‌رفت كتابها را نگاه مي‌كرد كتب نسب و تراجم و اينها را دارد مي‌بيند رفتم نگاه كردم ديدم يك كاغذهايي گذاشته جلويش يك خطهايي نوشته يكي را مي‌نويسد يكي را پاك مي‌كند اين را برمي‌ دارد اين جا مي‌نويسد شك كردم كه چكار مي‌كند اين اسمها را اين طرف مي‌كند خط مي‌زند دوباره پاك مي‌كند دوباره چه مي‌كند اين برايم شک بود بعد به او گفتم فلاني چكار مي‌كني خنديد گفت هيچي گفتم نه بگو مطلبي هست كمكت كنم گفت نه شجره نامه دارم مي‌نويسم گفتم شجره نامه چه كسي را داري مي‌نويسي گفت شجره نامۀ خاندان آل آقا را دارم مي‌نويسم گفتم كه حالا چكار مي‌كني گفت دارم نسب اينها را به شيخ مفيد مي‌رسانم گفتم شيخ مفيد چه ربطي به وحيد بهبهاني دارد نسب ما به وحيد بهبهاني مي‌رسد

تلميذ: از طرف مادر؟

استاد: بله از طرف مادر عام است از طرف مادر، البته مادر مادر ما كه عام است و به خاندان آل آقا به وحيد بهبهاني مي‌رسد، گفتم شيخ مفيد اين وسط چكار مي‌كند گفت حالا مگر ايرادي دارد گفتم تو داري جعل مي‌كني تو داري نسب درست مي‌كني ايراد دارد می‌گفت یک به دَه چشم سفيد يك ده و خلاصه چيزي بگيريم و شيريني و مقابلش يك دَه و يك قريه‌اي يك آبادي در قبال این خلاصه هديه بگيريم ارزشش را دارد ديگر، هيچي، گفت خيلي من ناراحت شدم و آمدم بيرون از آن كتابخانه و خيلي مي‌گفت بهم ريختم وضعم خيلي بهم ريخت مي‌گفت يكي دو روز بعدش كه ايشان شجره نامه را درست كرد و نسب را هم به شيخ مفيد رساند رفت در مجلسي ـ اتفاقا ما آن منزل را هم پارسال رفتيم ديديم منزل آباء و اجداد مادري ما بود قبر اين محمدعلي بهبهاني اين هم آن جا بود و سنگ خيلي قميتي داشت و گفتند ده يا پانزده ميليون سنگش قيمت دارد مي‌خواستند بيايند بدزدند و خيلي سنگش سنگ قیمتی بود ـ بله آن وارد مجلسي شد و اسداللَه كرمانشاهي كه عالم كرمانشاه بود ايشان هم نشسته بود جلوي همه گفت كه آقا بنده آمدم بشارت بدهم به شما كه من بعد از تحقيقات و تفحصاتي كه كردم در كتب تراجم و اينها به اين نتيجه رسيدم كه نسب شما و خاندان آل آقا به شيخ مفيد مي‌رسد و اين را من در اين جا شجره نامه را درست كردم آمدم تقديم كنم كه انشاءاللَه مورد نظر حضرتعالي قرار بگيرد و ما را هم مورد لطف قرار بدهيد مي‌گفت فاميل و اينها همه نشسته بودند ، ميرزا اسداللَه عالم بوده نگاه مي‌كند مي‌فهمد كه بله مثل اين كه كار خراب است و خلاصه طرف تقلب كرده و خيانت؛ و اين حرفها نيست بالاخره خودش هم اطلاع داشته بر نَسَب حالا عالم بوده است مي‌فهمد كه خلاصه بازي است مي‌گويد پولي به او بدهند و يك چيز مختصري و تشکر و می‌گذارد کنار اين كساني كه آن جا بودند مي‌بينند! اين شجره نامه الان هست و بعد آمدند بر اين اساس كتاب نوشته‌اند و اين نسب ما را به شيخ مفيد رساندند و البته كشك است دروغ است و حسابي ندارد و مسئله بيخود است مرحوم آقا وقتي كه من اين را خواندم رو كردند گفتند حالا فهميدي؟ حالا فهميدي كه آن زماني كه در زمان معاويه و عمر و ابوبكر آن وضّاعين حديث آمدند آنها را بر خلافت نشاندند آنها چه كردند همين است هيچ تفاوتي ندارد منتهي اين مي‌شود كاظميني اعرجي آن مي‌شود ابوهريره آن هم مي‌شود فرض كنيد كه ثمره آن هم مي‌شود نمي‌دانم فلان ابوحنيفه همين است. آن در آن زمان بوده است اين در اين زمان است مسئله همين است آن وقت ما تعجب مي‌كنيم عجب آيا مي‌شود اينها بيايند فرض كنيد كه روايت درست كنند نمي‌دانم آن ابابكر شيخ شيوخ اهل الجنه عمر شیخ شباب اهل الجنه پير بودند اهل الجنه فلان اين حرفها پيامبر فرمودند كه جبرائيل اول مي‌خواست بر ابوبكر وحي بفرستد ولكن آمد بر من وحي فرستاد و گفت يا رسول اللَه اگر تو نبودي وحي بر ابوبكر نازل مي‌شد و بدا حاصل شما نگاه مي‌كنيد احمق ‌ها خاك بر سرتان اگر هم روايت جعل مي‌كنيد اين چيست كه جبرئيل اول مي‌خواست بر ابوبكر وحی نازل كند يكدفعه بدا حاصل شد و اينها چيست؟ برويد بگوييد بابا نماز شب مي‌خواند برويد بگوييد بابا فرض كنيد كه دائم الصوم بود يا اين رواياتي كه فلان اين چيزها؛ گفت اگر قرار است دروغ بگوييم يك دروغي بگوييم كه ديگر نتواند حرف بزند و حالا بعد از اين مدت مشاهده مي‌كنيم كه نخير قضايا هست اين مسائل هميشه بوده و هست و اختصاص به زمان رسول و بعد از رسول خدا و ائمه و اينها ندارد

تلميذ: ..........؟

استاد: ببينيد يك وقتي صحبت همين طوري كه خدمت شما عرض كردم اين است كه موارد متفاوت است بله يك وقتي آن وليّ خدا مطلبي را كه بيان مي‌كند از مقام اشراق و شروق قلب است از آن جهت بيان مي‌كند در آن شكي نيست كه بايد انجام شود چه اين كه آن حكم حكم ما انزل اللَه باشد يا حكم شخصي باشد آن تفاوتي ندارد در اين مسئله، لذا بنده عرض كردم و نوشتم در صحبتهاي خودم كه مطالبي را كه آنها [اولیای الهی] راجع به احكام كلي، مسائل اجتماعي يا احكام شخصيِ فرد مي‌گويند در اينها خطا نيست و اشتباهي در آن وجود ندارد بلكه در مقام اشراف نفس و اتصال نفس است ولي مطالب ديگري كه خود آنها به مقتضيات زمان خصوصا اين زمان غيبت و مطالبي كه آن مصالح اقتضا مي‌كند كه پا از دايرۀ ‌ظاهر بيرون نگذارند فرض كنيد كه من باب مثال اگر قرار باشد يعني بنابراين باشد كه اين محاذات با ميقات يك حكم واقعي است و اختصاصي به ذوالحليفه ندارد لمن يمر من المحاذات و يجوز له أن يُحرم منها اگر اين يك حكم واقعي است و اين هم به اين حكم واقعي اشراف پيدا كرده است و اتصال پيدا كرده است اگر قرار باشد كه آن حكم واقعي بدون دليل و صرفا باشد كه خب مردم چه مي‌گويند؟

تلميذ: ................؟

استاد: خب چه بايد گفت يعني فرض كنيد كه اگر من الان آمدم رواياتي كه الان من در دست دارم اين است اين روايات همين است ديگر من با توجه به اين روايات بيايم احساس كنم كه محاذات با ميقات هو حكمُ اللَه الواقعي اين را چطوري بيان كنم؟

تلميذ: نسبت به مسائل اجتماعی چه فرقی می‌کند؟

استاد: مصالح اجتماعي اينها دليل ادراكش بر اساس يك احكام كلي است يا اين كه بر اساس بينش، غير از استناد به امام معصوم است الان مثلا فرض كنيد كه مي‌گويم من نسبت به اين شخص بر اساس برداشتم يك همچنين نظري دارم و نظريۀ من اين است نه از امام زمان نقل كردم نه از امام صادق نه از امام رضا هيچكدام، می‌گویم نظرم [این است] ممكن است برداشتم اشتباه باشد مي‌خواهي گوش بده يا نده ولي در احكام فقهي مستنَد ما بايد متصل به امام باشد

تلميذ: ... نسبت به شخص متصل در مسائل اجتماعی ...؟

استاد: خب ببينيد شخص متصل نسبت به مسائلي كه همين مصلحت من هم عرض مي‌كنم اگر الان شخص متصل بيايد و بگويد كه من بر اساس اتصال خودم.. در فتوحات يك بحثي دارد محي الدين راجع به كيفيت اتخاذ مجتهد حكم را مِن قِبَلِ اللَه آمده در آن جا [مطلب را] بيان كرده ولي اين براي كيست براي خود اوست؛ يعني خود مجتهد و خود فرد مي‌تواند به واسطة اتصال به آن منبع و منشأ برسد و استنباط كند و آن حكم را دربارۀ ‌خودش انجام بدهد بدون اين كه به كسي ديگر كاري داشته باشد اما اگر قرار بر اين شد كه بيايد بگويد آقا شما هم بيا از اين كاري كه من مي‌كنم انجام بده خب اين مسئله كه مربوط به او نمي‌ماند اين مسئله اشاعه پيدا مي‌كند وقتي اشاعه پيدا كرد مي‌گويند امام سيزدهم هم پيدا شده است در قبال دوازدهم!

تلميذ: اگر الان خود مرحوم علامه این رساله را که نوشته‌اند فرض این است که دو قول است یکی فرمایش ایشان که حکم به جواز است و فرمایش حضرت عالی که حکم به عدم جواز می‌کند یکی از این دوتا حق است؟

استاد: بله؟

تلميذ: آنچه که نسبت است به ایشان برای ما مسلم است ایشان از ... اگر ما بگوییم که ایشان همان ما انزل اللَه را نمی‌گویند ما چه توجیهی می‌کنیم آیا می‌گوییم حکم ولی خدا را می‌پذیریم یا ادله را نگاه می‌کنیم؟

استاد: ببينيد بنده همين را مي‌گويم، مي‌گويم ادلۀ ‌بنده همين است بنده هم كه شما را مجبور نمي‌كنم بحث ما و كلاس هم كلاس تخصص است بنده نمي‌توانم بگويم ايشان الان با آن اشراف باطن و با ادراك باطني به اين نتيجه رسيده‌اند پس ما هم نهايتا بايد به اين نتيجه برسيم؛ چرا؟ چون اين بحث فردا منتشر مي‌شود همه هم الان دارند مي‌بينند و اين به صورت چيز درخواهد آمد و مي‌گويند كه آقا پاي منقل نشسته دارد حكم مي‌كند.

تلميذ: فرمایشی که قبلا یکبار در اصول فرمودید که آقا ضیاء گفته است شما حکم را بدهید ما جورش می‌کنیم با اصول، با اصول با آن بازی می‌کنیم اگر در مسئله اولیاء هم بخواهیم می‌توانیم آن مسئله را با همین ادله اثبات کنیم.

استاد: خب؟

تلميذ:خب كسي ديگر نمي‌تواند اعتراض كند!

استاد: ببينيد من نتوانستم هنوز به اين نقطه برسم كه اين مسئله‌اي كه ايشان در اين جا مطرح كردند يك حكم اللَه واقعي به ضرس قاطع محاكي از كلام معصوم باشد، بله اگر من به اين نتيجه رسيدم كه اين مسئله همين است و كلام معصوم همين است مي‌توانيم آن جا را درست كنيم، می‌خواهید از فردا من بيايم حالا آن طرف را اثبات كنم؟ يك هفته بحث مي‌كنيم تمام حرفهايمان را پس مي‌گيريم شما يقين مي‌كنيد محاذات با ميقات در هر جا درست است ولي فعلا با توجه به... وقتي من هنوز به اين نتيجه نرسيدم نمي‌توانم برخلاف همان روش خودم و همان فكر و نفس خودم به آن مسئله برسم، نسبت به طهارت انسان به اين نتيجه رسيدم البته اين را به كسي نگفتم ولي سرّ فاش شد نسبت به طهارت انسان به اين نتيجه رسيدم كه آن روش بحث به نحوي پيش آمد و تا حالا گفتم اگر كسي جواب دارد بيايد بدهد ولي هيچ كس تا حالا جواب نداده بله خیلی هو كردند که نوگرا و فلان و از اين مسائل ولي بالاخره اين واي هميشه هست! و همين طور نسبت به مسئلۀ ‌اربعين مرحوم آقا نظرشان نسبت به مسئله اربعين اواخر عمر با سابق تفاوت كرد بنده اين را احساس مي‌كنم خودشان قبلا در اربعين شركت مي‌كردند بنده هم با ايشان مي‌رفتم در مجالس اربعين وليكن وقتي كه مشهد آمدند يعني ديگر وقتي كه به اصطلاح مسائل ديگر چيز شد يعني به مشهد و اينها آ‌مدند آن جا ما در صحبتها ديگر احساس مي‌كرديم كه مسئلۀ اربعين جايز نيست و فقط اختصاص به سيدالشهدا دارد و ايشان خودشان نمي‌رفتند و ديگران را هم نهي مي‌كردند يعني در اين جا بنده اعتراف مي‌كنم و اقرار مي‌كنم و شهادت مي‌دهم بر اين مسئله؛ حتي در خود بيمارستان هم كه بنده با ايشان بودم ايشان تصريح كردند كه اربعين ديگر جايز نيست سه سال قبل از فوت ايشان، اين مطلب را همين قضيه را، مي‌خواهم این را عرض كنم، بنده خاك پاي ايشان هم نمي‌شوم سرايه دار ايشان هم به حساب نمي‌‌آيم وليكن همين مسئله را بنده قبلا مي‌دانستم حالا علت چه بوده كه ايشان خواستند بر اساس متفاهم و اينها حركت كنند تا اين كه بالاخره مسلم شود يا اين كه جوانب قضيه هنوز براي ايشان در سابق مسلم نشده بود. ما نبايد تصورمان اين باشد كه اولياي الهي از همان اول كه به دنيا مي‌آيند مثل همان بقيه كه خيلي چيزها مي‌گويند از اول شهادتين بگويند و نمی‌دانم براي ما از اول اصول كافي بخوانند!

تلميذ: روایت لایحل الفتیا إلاّ لمَن یَستَفتی من اللَه[[2]](#footnote-2) در مقام فتوا است نه در مقام عمل؟

استاد: بله

تلميذ: يعني همين فتوا هم بايد یَستَفتی من اللَه باشد

استاد: خب مي‌دانم صحبت من اين است كه اين فتوايي كه دارد مي‌دهد آيا در اين فتوا رعايت همة مسائل ر ا كرده است آيا در اين جا مصلحتي چيزي نبوده است؟ آخر خود انجام دادن اينها، گاهي اوقات مامور به ظاهر هستند مثلا فرض كنيد كه ما پيش ايشان مي‌رفتيم يك مطلبي را مي‌گفتيم خيال مي‌كرديم كه شقّ القمر كرديم بعد يك خنده‌اي مي‌كردند كه خودتي! اين كار را بكن به اين چيزها كاري نداشته باش! آن با اين ديد و با اين روش و با اين فهم كه آن حكايت از همان اشراف مي‌كند دارد نگاه مي‌كند نسبت به مسائل، لعل اين كه الان در اين موقع نظر را بدهد بعد به خاطر يك مصلحتي بعد نظرش را تغيير بدهد من نمي‌دانم اگر من به اين نقطه مي‌رسيدم كه اين نظر ايشان در اين جا بالاخره از لابلاي كلمات معلوم مي‌شود از لابلاي عبارات معلوم مي‌شود اگر نظر ايشان در اين جا واقعا يك اشراف باطني بوده است مي‌توانستيم جوري مطالب را ترتيب مقدمات و اينها را به اين قضيه برسانيم ولي چون هنوز اين مسئله براي بنده محرز نشده لذا بنده بر همان سياق ظاهر عمل مي‌كنم علي كل حال، اين هم تشخيص آن با خود رفقا است كه فرض كنيد كه یکی بگوید ادله اين است و اين هم در قبالش اين است و شما هم بحمداللَه هم حكيم و فقيه و همه چيز و ادله در اختيارتان است فتوا بدهيد بر محاذات ما هم عمل مي‌كنيم

تلميذ:.. در بحث نوروز هم همینطور است.....

استاد: اين را تأييد نكردند نوروز فرق مي‌كند الان بنده راجع به اين قضيه تفسير نوشتم راجع به خود نوروز ما داريم بخاطر اختلاف در اوضاع همان طوري كه بله

تلميذ: اين را قبلا هم فرموده بوديد این اختلاف در فصول دیگر هم هست

استاد: باشد هر فعلي يك جور اقتضايي دارد به خاطر اختلاف در اوضاع و اقتران كواكب و سيارگان و اين موقعيت يك خصوصيتي پيدا مي‌شود كه بخاطر آن خصوصيت مي‌گويند اين كار را بكن خب اين ربطي به اين ندارد اين ارتباط به اين ندارد اين يك مسائل فلكي است اوضاع اوضاع جوي است خصوصيات آب نيسان در اين فرض كنيد كه موقعيت داراي خصوصيتي است كه مي‌گويند بگيريد و دعا بخوانيد

تلميذ: غسل مستحب است امام صادق تأييد فرمودند روز عید است!

استاد: نخير عيد نيست روز عاشورا هم غسل مستحب است.

تلميذ: ....؟

استاد: در شب قدر هم غسل مستحب است شب نوزدهم ماه رمضان كجايش عيد است كشته شدن اميرالمؤمنين؟

تلميذ: از باب شب قدر بودنش.

استاد: نه نه هيچي.

تلميذ: ما در روایات می بینیم.

استاد: آقا غسل زيارت شما مي‌خواهي بروي بكني شما بخاطر عيد مي‌روي به عيد چكار دارد زيارت امام رضا كه عيد ندارد چرا حتما بايد فرض كنيد كه جنبۀ شادي را در نظر بگيريد غسل يك عمل مستحبي است كه يك نورانيت در انسان به وجود مي‌آورد حالا چه شهادت امام باشد چه عيد باشد اين هم بخاطر همين قضيه است اين يك غسل كردن در اين جا يك خصوصيتي دارد بله داريم يك كارهايي هم داريم اعمالي هم داريم بنده هم نگفتم از بعضي اولياء ‌هم شنيدم ولي اين ارتباطي ندارد از اول نوروز تا هر روز اين دعا را بخوانند و نمي‌دانم نمي‌گويم با زعفران بنويسند و در ظرف چيني باشد و در چه حالتي باشد و از اين مسائل زياد است اين چه ربطي به عيد دارد؟

تلميذ: ............؟

استاد: مسئله مسئلة عيد نيست روايت معلي دروغ محض است

تلميذ: ............؟

استاد: بله و اما مسئله مربوط به سيد بن طاوس، سيد بن طاوس اشتباه كرده است اگر گفته است كه عيد است اشتباه كرده است سيد بن طاوس كه عارف نبوده است اشتباه كرده و صاف هم می‌گوئیم.

تلميذ: ............؟

استاد: خب باشد عيد نگفته غسل گفته عيد نگفته حل شد برداشت است هر چه گفته، برداشت است که ملت را مبتلا كرده فلان مگر مجبور است؟ اين را مي‌گويم آدم زرنگ اين است مگر مجبوري شما ا ين چيزي را كه آن جا نوشته برداري انجام بدهي بنده خودم الان به واسطۀ ‌حي و حاضر آيت اللَه شبيري زنجاني خود ايشان براي بنده گفت الان هم ايشان حيات دارد بپرسيد كه من از حاج آقا روح اللَه آقاي خميني من خودم از ايشان شنيدم ـ واسطه هم نیست ـ که ايشان گفتند از آقا شيخ عباس قمي‌سوال كردند كه آيا مطالبي كه شما در مفاتيح الجنان آورديد همه مستند است ايشان گفتند خير! راوي آقاي شبيري ناقل مرحوم آقاي خميني بعد واسطه یکي بعد ايشان آمده خودش مي‌گويد من مطالبي را كه مثل همين ادعيۀ ماه رمضان يك ادعيۀ چرندي است كه معلوم نيست اين حرفها چيست فقط خواسته كه همه آنها آخرش به اين ختم شود نمي‌دانم يا داعي المستجابين يا مدعوين نمي‌دانم صائمين در اين مايه‌ها آمده چيز كرده و امثال ذلك ادعيه‌اي كه اينها سند ندارد و صحت و سقم آن معلوم نيست! شما فكر اين را نمي‌كني كه مي‌‌آيي اين را مي‌نويسي كتاب شما در تِلوِ قرآن قرار مي‌گيرد و درهر كوي و برزني قرآن و مفاتيح مي‌خوانند عمل مي‌كنند خب چيست اينها همه ناشي از عدم ادراك است.

تلميذ: .............؟

استاد: بله بله اين هست غسل و اين چيزها هست وليكن اين كه به عنوان عيد باشد و نمي‌دانم اينها و كشتي نوح امروز نازل شد و عيد غدير... نیست

تلميذ: دو سه روایت است.

استاد: بله آن روايت معلي است بله اين قاطي شده است.

تلميذ: ............؟

استاد: عيب ندارد مي‌گويم منافات ندارد يك وقت مي‌گويم نيست يك وقتي مي‌گويم روایت صحیح السند هم داريم كه به آن عمل مي‌كنيم منافات ندارد. اگر خدا بخواهد انشاءاللَه تابستان قصد دارم كه به اين نوروز بپردازم.

تلميذ: این شخص متصل اگر بر اساس مدارک ظاهری چنین فتوایی بدهد ولی از نظر باطنی نظرش چیز دیگری باشد ولی روایتی و مدرکی ندارد دستگیری می‌کند از شخصی که بخواهد عمل به ظاهر کند مثل قضیه شیخ مفید که امام زمان نسبت به آن زن...

استاد: بله طبيعي است تازه در اين جا مسئلۀ ما جنبةۀ احتياط است يعني بر فرض آن که می‌گوییم او می گوید محاذات كافي است حالا ما قضيه را يك قدري سفت‌تر كرديم طوري نيست مسئله به جايي برنمي‌خورد

تلميذ: ............؟

استاد: نعم

تلميذ: .............؟

استاد: من أيّ مكان في الدنيا من بيته او بلده او بلد آخَر او من ...

تلميذ: یعنی لا یشترط فی النظر، یکون فیه الرجحان؟

استاد: لا يعني نفس الفظ یکون فیه يعني في الرجحان ممكن لعدى علل واحد لعدم او مثلا ... ولكن من ناحيه لا من حيث ال... بالنسبه الي النفس ولكن اذا مثلا اذا يشوف مثلا الوقت یکون مضیق او مثلا لهذا الشكل في ... و حتي بالنسبه الي... لكن اذا كان مثلا یکون النظر بحيث الانسان یشوف انه.. ولم يمكن ان المقصود ان لا یعتنی بهذا الحكم او للفرار عن الحكم الواقعي لهذا المجال یمکن ان یقول لا

تلميذ: ...............؟

استاد: هذا الفرار.

تلميذ: ..............؟

استاد: هواپيما خب چرا از مواقيت هم عبور مي‌كنند مثلا در ذوالحليفه عبور مي‌كند.

تلميذ: ................؟

استاد: خب آن ديگر اضطرار است بله ديگر

تلميذ: ..............؟

استاد: بله يعني دقيق بخواهد اين انجام شود مي‌توانيم بگوييم كه از همان بالاي مسجد شجره كه هواپيما عبور مي‌كند شخص احرام ببندد

تلميذ: از باب جواز است یا وجوب؟

استاد: نه ديگر وجوب كه نيست خب آخر اين كه راهش از آن جا نيست اين مي‌رود جده مي‌نشيند صحبت در اين است كه راهش به سمت مكه به اصطلاح از آن جا باشد ولي از اين جا عبور مي‌كند مي‌رود جده مي‌نشيند بايد برود جحفه اين در واقع مسيرش به جحفه است منتهي از روي مسجد شجره عبور مي‌كند

تلميذ: .............؟

استاد: نه بايد ببيند كجا فرود مي‌آيد از آن جا بايستي كه.. يعني وقتي كه جده مي‌نشيند حالا بايد ببيند راهش به مكه از كدام سمت است از سمت يلميلم است؟ از سمت ذوالحليفه است؟ يا از سمت جحفه است؟ اغلب مواقيت جحفه است مي‌رود جحفه.

اگر در موردي رفقا احساس مي‌كنند كه در مطلبي مبهم است يا در فلان فرع نياز دارد بگويند! يعني منظور ما اين است كه مسائل تا آن جايي كه انسان... يعني بحث يك بحث توضيح الاحكامي‌ نيست بحث مباحث فني و جنبۀ كلي دارد جزئيات و اينها خودمان فرض كنيد كه مي‌رويم به مباني و تقريرات رجوع مي‌كنيم اما اگر جايي احساس مي‌شود كه نياز به بحث دارد پيش من چيز باشد وليكن جاي صحبت و جاي بحث داشته باشد.

تلميذ: ..............؟

استاد: بله خب آن جايي كه طلبه دارد خارج مي‌كند با آن كه عروه مي‌خواهد بخواند فرق مي‌كند اين جا بايد آن نكات اساسي اجتهادي بايد بحث شود نه اين كه توضيح المسائل.

اللَهم صل علی محمد و آل محمد

1. - فی بحار الانوار ج52 ص115: «فقد روی فی الحدیث عنهم علیهم السلام: ما کل ما یعلم یقال و لا کل ما یقال حان وقته و لا کل ما حان وقته حضر اهله». [↑](#footnote-ref-1)
2. - در «مصباح الشّريعة باب 63» آمده است: قَالَ الصَّادِقُ عَلَیْهِ السَّلَامُ: لَا یَحِلُّ الْفُتْیَا لِمَنْ لَا یَسْتَفْتِى مِنَ اللَهِ عَزّ وَ جَلَّ بِصَفَآءِ سِرِّهِ، وَ إخْلاصِ عَمَلِهِ وَ عَلَانِیَتِهِ، وَ بُرْهَانٍ مِنْ رَبِّهِ فِى کُلِّ حَالٍ. لِانَّ مَنْ أَفْتَى فَقَدْ حَکَمَ؛ وَ الْحُکْمُ لَا یَصِحُّ إلَّا بِإذْنٍ مِنَ اللَهِ وَ بُرْهَانِهِ. وَ مَنْ حَکَمَ بِخَبَرٍ (بِالْخَبَرِ خ ل) بِلا مُعَایَنَةٍ فَهُوَ جَاهِلٌ مَأْخُوذٌ بِجَهْلِهِ، وَ مَأْثُومٌ بِحُکْمِهِ. قَالَ النَّبِىُّ صَلَّى اللَهُ عَلَیْهِ وَ ءَالِهِ: أَجْرَؤُکُمْ عَلَى الْفُتْیَا أَجْرَؤُکُمْ عَلَى اللَهِ عَزّ وَ جَلَّ. أَ وَ لَا یَعْلَمُ الْمُفْتِى أَنَّهُ هُو الَّذِى یَدْخُلُ بَیْنَ اللَهِ تَعَالَى وَ بَیْنَ عِبَادِهِ وَ هُوَ الْجَآئِزُ (الْحَآئِرُ خ ل) بَیْنَ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ. [↑](#footnote-ref-2)